



● دلمه



برای معرفی علی کاوه نیاز چندانی به تلاش و ارائه تصویر نیست. عکس تاریخی و بی نظیر او از حضرت امام را همگان بر روی اسکناسهای گوناگون مشاهده کرده اند. کاوه از گفتن این نکته که تحصیلات کلاسیک ندارد و جایگاه ارزشمند او در ثبت لحظات تاریخی و با شکوه تاریخ معاصر ایران، تنها حاصل تجربه و پشتکار شگفت اوست، ابائی ندارد. او با روحیه ای سرشار از نشاط و با لحنی مطایبه آمیز بر این باور است که ای کاش ساواک، او را زودتر دستگیر می کرد تا ترسش می ریخت و بیشتر و بهتر عکس می گرفت.

■ گفت و شنود شاهد یاران با علی کاوه

## عکس من در جیب همه هست...

راهپیماییها شروع شدند، در خیابانها عکس می گرفتیم تا روزی که اشتباهی مرا به اسم خرابکار گرفتند. سه روز زندان بودم و وقتی آدمم بیرون، دیگر انقلابی شدم و ترس تر و شجاع تر و همان یک ذره ترسی هم که داشتم ریخت.

این خاطره را به شکل مفصل تری نقل کنید.

توی منزل مادر خانم در میدان امام حسین بودم که ماموران حکومت نظامی ریختند و گفتند، «اینجا اعلامیه چاپ می شود؟» گفتیم، «نه آقا جان! من خودم عکاس شاه هستم.» گفتند، «معذرت می خواهیم.» و رفتند. دوباره یک ربع دیگر آمدند و گفتند، «تخیر، اینجا اعلامیه چاپ می شود.» آمدند و حسابی گشتند و چهار پنج تا چمدان اعلامیه جمع شد. پرسیدند، «اینجا چیست؟» گفتیم، «چون اینجا خانواده ای مذهبی هستند و به مسجد می روند و توی اینها آیه قرآن بوده، جمع کرده و پاره نکرده اند.» کتابهای دکتر شریعتی و مهندس بازرگان و آقای مطهری و بیشترش هم اعلامیه های امام بودند. بالاخره به ما گفتند، «بیا کلانتری توضیح بده.» توضیح دادن همان شد و سه روز زندان بودن من همان. من بودم و برادر خانم. من در آن سه روز لب به هیچی نزدم. ولی ما شاه، الله برادر خانم، هم خوب می خورد و هم برای زندانیها سخنرانی می کرد. او بالاخره راهش را انتخاب کرده بود و مبارزه می کرد.

شهید یزدان پرست؟

اخوی بزرگشان، مهندس حسین یزدان پرست. بچه ها به هر حال مذهبی و انقلابی بودند، آن سه روز که زندان بودم... آن داستانی که می گفتند می خواستید اعلیحضرت را بکشید،

از سربازی برگشتم، آقای زرافشان در موسسه اطلاعات بودند و گفتند آنجا عکاس می خواهند و من هم وارد موسسه اطلاعات شدم. موسسه اطلاعات هم چندین نشریه داشت: تهران ژورنال، اطلاعات هفتگی و جوانان. تا سال پنجاه و چهار در روزنامه دنیای ورزش کار می کردم و عکسهای ورزشی می گرفتم. در سال پنجاه و چهار وارد تلویزیون شدم. آنجا امتحان دادم و بین صد و چهار نفر، دو نفر انتخاب شدیم. صبحها تلویزیون و بعد از ظهرها روزنامه اطلاعات بودم. در تلویزیون بیشتر، کارهای تئاتر انجام می دادیم. از سال پنجاه و چهار تا پنجاه و هفت که نزدیکهای انقلاب بود. بعد که تظاهرات و

وقتی که مرا در چهار راه قصر به دادستانی ارتش بردند، افسر آنجا از من پرسید، تو می خواستی اعلیحضرت را بکشی؟ گفتیم، نه والله! من وقت این کار را نداشتم. گفت، چرا؟ گفتیم، برای اینکه صبحها تلویزیون هستم و بعد از ظهرها هم روزنامه. پنجشنبه ها صبح کاخ گلستان هستم، بعد از ظهرها هم جاهای دیگر، جمعه ها صبح فرح آباد از اسب سواری عکس می گیرم، بعد از ظهر هم فوتبال. من کی وقت می کنم اعلیحضرت را بکشم؟

خودتان را معرفی کنید. از چه موقع عکاسی را شروع کردید و در کدام عرصه ها عکس انداختید؟

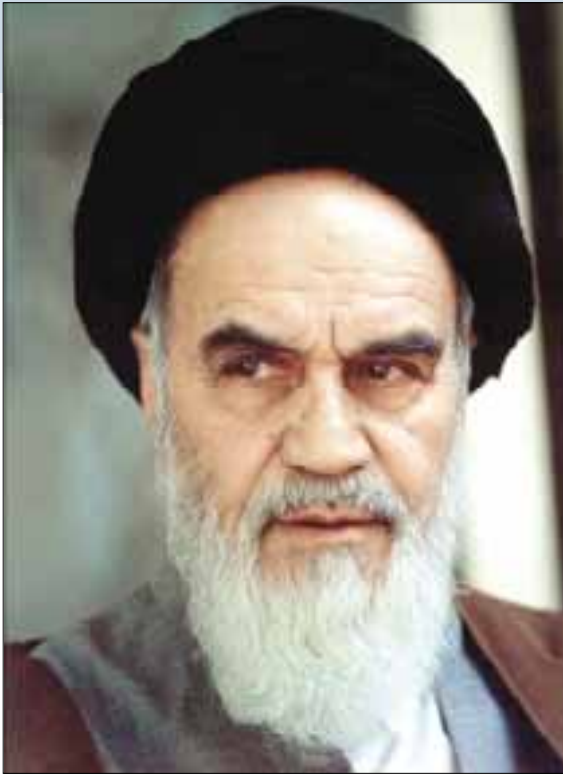
در سال ۱۳۲۵ در روستایی بین محمودآباد و آمل در استان مازندران به دنیا آمدم. هفت ساله بودم که به تهران آمدم و در خیاطخانه ای مشغول به کار شدم. از آنجا که برای آوردن چای برای استاد کارم باید از خیابان عبور می کردم، یک روز صاحبکارم گفت، «بهراست تو را در عکاسخانه بگذارم که کنار قهوه خانه است تا یک وقت به خاطر آوردن چای زیر ماشین نروی.» و به این ترتیب وارد حرفه عکاسی شدم. البته در تاریخخانه آنجا کار می کردم. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰. در این سال، پانزده ساله بودم که همراه با حاج آقا اسماعیل زرافشان، صاحب عکاسخانه ساحل در میدان امام حسین (فوزیه سابق) که با مطبوعات همکاری داشت، برای عکاسی می رفتم و به تدریج وارد این عرصه شدم. البته همزمان در عکاسی هم کار می کردم و از مجالس عروسی و بقیه مراسم عکس می گرفتم. از سال چهل و دو تا چهل و پنج درسم را هم در کلاسهای شبانه ادامه دادم و تا کلاس ششم ابتدایی خواندم و بعد به سربازی رفتم.

در کجا خدمت کردید؟

تیپ هوارد شیراز. نه تا پرش از هواییما انجام دادم. روزنامه نگاری می کردم و عکس هم می گرفتم. به این شکل در مطبوعات مشغول کار شدم.

در کدام نشریه؟

اولین نشریه ای که کار کردم مجله فردوسی بود. در فاصله سالهای چهل تا چهل و پنج. موقعی که در سال چهل و هفت



و با هم قرار گذاشتیم که یکیمان برود فرودگاه و یکی هم برود بهشت زهرا . اورفت فرودگاه و من رفتم بهشت زهرا . لحظه ای که امام گفتند، « من توی دهن این دولت می زنم » عکسش را گرفتم که خیلی عکس قشنگی است. عکسهایی که آنجا گرفتم ، عکسهای خیلی خوبی بودند ، ولی تلویزیون فیلمهایش را به من نداد.

داغتان تازه شد.

بله . خلاصه فیلمهایش را به ما ندادند. این بود تا وقتی که انقلاب پیروز شد. البته امام اگر یادتان باشد بعد از بهشت زهرا رفتند مدرسه علوی .

و بعد؟

خلاصه رفتیم آنجا و شروع کردیم به عکاسی کردن. امام با مردم دیدار داشتند

که من عکس همه را گرفتم و نگاتیوها هم همه دست خودم بود تا وقتی که انقلاب به پیروزی رسید، برگشتیم سرکار و من همه فیلمها را بردم تلویزیون و همه آنها در صدا و سیماست. در فاصله ورود امام تا پیروزی انقلاب ، از درگیریهایی خیابانی و تظاهرات آنها چه عکسها و خاطراتی دارید؟

یادم هست در دانشگاه تهران دوبار عکاسی کردم. مرا دیر گرفتند. اگر زودتر می گرفتند، زودتر ترسم می ریخت و جاهای بیشتری می رفتم.

یعنی این قدر رفتارشان با شما بد بود؟

نه، ولی چون مرا الکی گرفته بودند، واقعا ناراحت شدم، ولی به جایش ترسم ریخت. قبلا وقتی خانمم می گفت، « مرگ بر شاه » می گفتم ، « نگوا! الان ما را می گیرند. » خانمم خیلی از من انقلابی تر بود . همیشه می رفت بیرون و به خاطر روحیه برادرهایش همه جا بود، اما من کارمند بودم و می ترسیدم. خلاصه اگر مراد زودتر گرفته بودند، از صحنه های قشنگ تری عکس می گرفتم . آقای صیاد آن روزها عکاس

این عکس را من سال شصت و دو گرفتم ، یک ماه بعد دیدم که سپاه این عکس را چاپ کرد و انداخت روی سینه لباس سربازهایی که می رفتند جبهه . عراقیهایی که اسیر می شدند، این عکس را همراه داشتند و می گفتند، «دخیل یا خمینی» و خیلیهاشان با این عکس نجات پیدا کردند .

جالب است . آن را هم تعریف کنید .

وقتی که مرا در چهار راه قصر به دادستانی ارتش بردند ، افسر آنجا از من پرسید، « تو می خواستی اعلیحضرت را بکشی؟ » گفتم ، « نه والله ! من وقت این کار را نداشتم. » گفت ، « چرا؟ » گفتم، « برای اینکه صبحها تلویزیون هستم و بعد از ظهر ها هم روزنامه . پنجشنبه ها صبح کاخ گلستان هستم ، بعد از ظهرها هم جاهای دیگر ، جمعه ها صبح فرح آباد از اسب سواری عکس می گیرم ، بعد از ظهر هم فوتبال . من کی وقت می کنم اعلیحضرت را بکشم ؟ » افسر خندید و گفت ، « این همه کار می کنی؟ » گفتم ، « بله » گفت ، « چرا برادر خانمت را معرفی نکردی؟ » گفتم ، « نمی دانستم خرابکار است و گرنه حتما معرفی می کردم. » گفت ، « بسیار خوب . تو آزادی. برای او هم یک سند بیاور و آزادی کن. » رفتم سند آوردم و او را بیرون آوردیم . از آن طرف هم، دیگر ترسم ریخت. تظاهرات و این جور کارها، دیگر برایم مهم نبودند و مرا نمی ترساندند .

خاطره اولین صحنه ای که از انقلاب عکاسی کردید، یادتان هست؟

قرار بود امام بیایند، بعد برنامه به هم خورد . مردم داشتند از میدان انقلاب تا میدان آزادی را آب و جارو می کردند. من از این تمیز کردن و جارو کردن عکس گرفتم. در روز ... ششم بهمن

آفرین . من عکسهای متعددی از این کار مردم گرفتم تا روز دوازده بهمن . تلویزیون اعتصاب بود . ما گفتیم که برای ما یک کارتهایی درست کنند که بتوانیم از مراسم، عکس و فیلم تهیه کنیم . آقای بادامچیان برای بچه های تلویزیون این کارت را درست کرد . من و یکی از دوستانم، مرحوم عقیلی کارت گرفتیم

خبرگزاری بود و مجبور بود برای آژانسش کار کند و از صحنه های خطرناک هم عکس بگیرد، ولی تلویزیون راجع به عکس فکر نمی کرد و دائما ما فیلم می خواست. البته من روی علاقه خودم عکس می گرفتم و عکسهایی که در آرشیو تلویزیون هست، همه را از روی حس شخصی و احساس مسئولیتی که داشتم، گرفتم.

چه در دوره انقلاب و چه در هشت سال جنگ کسی از من نخواست این کار را بکنم . روی علاقه شخصی این کار را می کردم . همین حالشما بروید سراغ آرشیو تلویزیون ، عکسهای من و عزیز الله نعیمی به خاطر علاقه شخصی ما، آنجاست و آرشیو پر از عکس شده . توی تلویزیون همه اش دنبال فیلم بودند. روزنامه نبودند که که دائما دنبال عکس باشند. بعد که من به بخش خبر تلویزیون آمدم گفتند، « ما می خواهیم هر چه عکس هست عوض شود حتی گلهها» بعد از انقلاب؟

تمام عکسهای بخش را عوض کردیم، سردر بانکها را و خلاصه همه جا را. بعد امام آمدند جماران که من از هفته ای هفت روز ، چهار روزش را آنجا بودم که از امام عکس بگیرم تا زمانی که گوینده می خواهد خبر بخواند، عکسها جدید باشند . نگاتیوهای آنها هم در صدا و سیما هستند؟

بله.

هیچی برای خودتان نگه نداشتید؟

نخیر، ما را خوب تربیت کرده بودند. من عکسی از امام گرفتم که خارجیا حاضر بودند چهل هزار دلار بخرند. گفتم، « می خواهم در مملکت خودم بماند. » بعد که رفتم تلویزیون و در آرشیو گشتم ، اصلا پیدایش نکردم !.

من شخصا آن عکس را روی سایتهای مختلف دیده ام . دستشان درد نکند. اگر قرار بود دست خارجیا باشد که خودم بلد بودم به آنها بدهم .

پشیمان هستید؟

ابدا! یک اعتقاداتی داشتیم . خدا مادرم را بیمار زد . می گفت یک روز یک نفر هفت تا بادمجان خریده بود . یک نفر زرنگی



کرد یکی از آنها را بلند کرد، باقی بادمجانهایش هم سوخت . دزدی به همه کس نمی سازد. ما در این مملکت جانباخ داریم . شهید داریم و هر کس این کارها را بکند بی تردید باید جوابش را بدهد. من معتقد به عادل حاکمی به نام خدا هستم که حساب و کتاب خیلی دقیق است ، بنابراین جای نگرانی نیست . ایداناراحت نیستم . وظیفه ام را انجام دادم و امانتی را دست کسانی دادم و آنها هم به شیوه خودشان امانتداری کردند! حالا هم سعی می کنم امثال این عکسها را پیدا کنم بدهم شما برای این مصاحبه چاپ کنید .

آیا به هنگام عکاسی در دوران انقلاب مشکلی هم پیدا کردید ؟

یک بار در خیابان شاهرضا (انقلاب) در اطراف بیمارستان امام خمینی ، مورد حمله مأموران قرار گرفتم . از این چیزها در کار ما زیاد بود .

روزی که وارد عرصه عکاسی شدید، فکر می کردید یک عکستان آن قدر مهم شود که برود روی اسکناس و در جیب همه باشد ؟

نه ، ما پانزده ، شانزده تا عکاس بودیم که خیلیهاشان فوق لیسانس و استاد دانشگاه و تحصیلکرده بودند ، ولی بخت باری کرد و عکس کسی رفت پشت اسکناس که تا سوم راهنمایی بیشتر نخواند . برای من لذت بخش است .

عکسی که شما از امام گرفته اید شاید مشهورترین عکس ایشان باشد . این عکس از چه زمانی در نظر مخاطبین جلوه پیدا کرد ؟

این عکس را من سال شصت و دو گرفتم ، یک ماه بعد دیدم که سپاه این عکس را چاپ کرد و انداخت روی سینه لباس سربازهایی که می رفتند جبهه . عراقیهایی که اسیر می شدند، این عکس را همراه داشتند و می گفتند، «دخیل یا خمینی» و خیلیهاشان با این عکس نجات پیدا کردند .

خود امام هم عکس را دیدند و برایتان امضا کردند ؟

نه ، ولی آقای انصاری از این عکس داد چاپ کنند برای دفتر ریاست جمهوری آن روزها . نگاتیوش را ندارید ؟

خیر . نگاتیو این عکس هم در آرشیو تلویزیون است .

برای چاپ کردن این عکس بر روی اسکناس با شما صحبتی کردند ؟

خیر ، من روحم هم خیر نداشت . از بانک مرکزی آمدند ، گرفتند .

از شما ؟

خیر ، از تلویزیون گرفتند . یک بار هم از روابط عمومی بانک مرکزی تلفن زدند به من که ، « بیا کارت داریم .» من گفتم ، « من با شما کاری ندارم »

چرا ؟ چون بدون اجازه این کار را کردند ؟ از این عکس سازمان تبلیغات صدها میلیون تومان فروش کرده . وقتی شکایت کردم ، می دانید کسی چه ادعای مسلمانی می کرد ، چه به من گفت ؟ گفت ، « این عکس را از روزنامه ها برداشتیم !» وقتی چنین حرفی را از کسی می شنوید که مسئول چنین جایی بود و همه آداب ظاهری مسلمانی را به جا می آورد ، از بقیه چه انتظاری دارید ؟

شما را چقدر به این عکس می شناسند ؟

یک بار آمدم از امام عکس بگیرم، ایشان عمامه نداشتند. به مرحوم حاج احمد آقا گفتم ، «به امام بگویند عمامه شان را بگذارند» احمد آقا رفت و در گوش امام گفت که عکاسها این حرف را می زنند. امام گفتند نمی خواهد عکس بگیرند، باشد یک وقت دیگر . ما با همان عرفچین و لباس سفید از ایشان عکس گرفتیم که وقتی چاپ شد ، یکی از زیباترین عکسهای ایشان شد . این عکس هم از آن عکسهایی است که وقتی اشعار امام منتشر شدند ، خیلی همراه آن چاپ شد .

باز تاب عکسهای شما در خبرگزاریهای داخلی و خارجی چقدر بوده ؟

الان آرم چند تا از این خبرگزاریها با عکس من همراه است . از خود شما گرفتند ؟

نخیر ، خودشان بی اجازه برداشتند . یکی از عکسهایم را دارند در میدان انقلاب می فروشند و زیرش نوشته اند ، «حق چاپ محفوظ است» عکس من است ، آنها حق چاپ دارند آن هم محفوظ ! به چه کسی بروم شکایت کنم ؟

این عکس که در تیترهای میلیونی چاپ شد . زیرش مهر زده اند که حق چاپ محفوظ است ، شماره تلفن هم گذاشته اند !

الان چه می کنید ؟

در روزنامه نمود، عکاس ورزشی هستم . عکاسی سیاسی نمی کنید ؟

نه .

چرا ؟ چون خطرات تلخی دارید ؟

خیلی . یعنی همه می دانند که این عکس، اثر شماس است ؟ نود درصد می دانند . شما از امام زیاد عکس انداخته اید . ایشان از نگاه زیبایی شناختی یک عکاس چه جور سوژه ای بودند؟ آیا خاطره ای دارید ؟

سوژه بسیار قشنگی بودند . یک بار آمدم از امام عکس بگیرم، ایشان عمامه نداشتند . به مرحوم حاج احمد آقا گفتم

« به امام بگویند عمامه شان را بگذارند» احمد آقا رفت و در گوش امام گفت که عکاسها این حرف را می زنند. امام گفتند نمی خواهند عکس بگیرند، باشد یک وقت دیگر . ما با همان عرفچین و لباس سفید از ایشان عکس گرفتیم که وقتی چاپ شد ، یکی از زیباترین عکسهای ایشان شد . این عکس هم از آن عکسهایی است که وقتی اشعار امام منتشر شدند ، خیلی همراه آن چاپ شد .

باز تاب عکسهای شما در خبرگزاریهای داخلی و خارجی چقدر بوده ؟

الان آرم چند تا از این خبرگزاریها با عکس من همراه است . از خود شما گرفتند ؟

نخیر ، خودشان بی اجازه برداشتند . یکی از عکسهایم را دارند در میدان انقلاب می فروشند و زیرش نوشته اند ، «حق چاپ محفوظ است» عکس من است ، آنها حق چاپ دارند آن هم محفوظ ! به چه کسی بروم شکایت کنم ؟

این عکس که در تیترهای میلیونی چاپ شد . زیرش مهر زده اند که حق چاپ محفوظ است ، شماره تلفن هم گذاشته اند !

الان چه می کنید ؟

در روزنامه نمود، عکاس ورزشی هستم . عکاسی سیاسی نمی کنید ؟

نه .

چرا ؟ چون خطرات تلخی دارید ؟

توی کار عکاسی سیاسی که همین چیزهایی بودند که نمونه شان را عرض کردم ، باند بازی و نبودن حق و حقوق افراد و کارهایی از این قبیل . راستش به مذاق من خوش نمی آید و روحیه اش را ندارد .

از بی بی مهریها می گویند ؟

همین یک هفته پیش ، با عنوان دفاع و مقاومت ملی ، اولین جشنواره را گذاشته بودند . جایزه اش را دادند به کسانی که عکس تظاهرات این روزها را گرفته اند و یا عکس سید حسن نصرالله را در لبنان گرفته اند . سکه را داده اند به اینها . امثال ما در انقلاب و جنگ بودیم و برای سکه هم قطعاً و یقیناً نرفته بودیم ، ولی اگر قرار است از عکاسان مقاومت ملی این کشور تجلیل شود که این کارها و این جور داورها یعنی چه ؟ من خدا را شکر می کنم که همه فرزندانم موفق هستند . آنقدر افراد هستند که پولدار شده اند ، آن هم این طور ، اما فرزندان صالحی ندارند . دعای همان کسانی که عکسشان را گرفتم و ندای مظلومیتشان را ابلاغ کردم ، پشت سر خودم و بچه هایم هست و همین برای من کافی است . الان شما می پرسید ، « چرا نگاتیو نداری ؟» ندادند که داشته باشم . عکس می خواهید ، می گویم بروید در فلان کتابی که از عکسهای امام یا دیگران چاپ شده پیدا کنید یا بروید تلویزیون و بگویند عکسهای کاوه را از بهشت زهرا می خواهم . نمی دهند ؟

انشاء الله که می دهند . بگویند از بنیاد شهید هستند شاید به شما بدهند . به من که نمی دهند . حالا من می گردم شاید سه چهار تا عکس پیدا کنم که بدهم برای مصاحبه تان بزنید . بسیار متشکر و ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید .



۱۱۱



۱۳۱

● ۱-۲-۳-۴-۱۲. بهمن ۵۷. سخنرانی امام در بهشت زهرا.



۱۲۱



۱۴۱